

بررسی تاریخ انقلاب اکتبر ، ساختمان سوسیالیسم در شوروی آنطور که بوده  
و نه آنطوریکه امپریالیست ها جعل و تحریف کرده اند

( 9 )

توطئه بزرگ

مایکل سیرز- آلبرت کان

کتاب یکم : انقلاب و ضد انقلاب

برگردان : ماکان

از انتشارات حزب کار ایران ( توفان )

بخش سوم

5- خروج سیدنی ریلی

در پتروگراد ریلی مستقیماً به سفارت انگلیس رفت تا به سروان کرامی ، وابسته دریایی انگلیس گزارشی ارائه کند . وی بطور سریع و خلاصه وضعیت در مسکو را در میان گذاشته و نقشه شورش را بوی توضیح داد و گفت : " مسکو در چنگ ماست ! " کرامی بسیار خوشنود شد . ریلی قول داد گزارش کاملی برای پیک مخفی به مقصد لندن ، تهیه کند .

صبح روز بعد ریلی شروع به تماس با رهبران دستگاه خود در پتروگراد نمود . ظهر آنروز وی به مامور اخرا نا ، گراماتیکف تلفن زد .

صدای گراماتیکف بنظر خشن و غیر طبیعی میآمد . وی پرسید " کیست ؟ "

ریلی : منم رلینسکی

گراماتیکف : کی ؟

ریلی نام قلبی خود را تکرار کرد .

گراماتیکف با حالتی سراسیمه : یک نفر با من است که خبرهای بدی برایم آورده . پزشکان عمل جراحی را خیلی زود شروع کرده اند ، حال بیمار وخیم است . اگر می خواهید مرا ببینید به سرعت به اینجا بیایید .

ریلی با شتاب به خانه گراماتیکف حرکت کرد . وی گراماتیکف را در حال خالی کردن کتوهای میز کار و سوزاندن کاغذ ها در بخاری یافت .

به محض اینکه ریلی به اتاق وارد شد گراماتیکف با صدای بلند گفت :

" احمقها ضربه را خیلی زود وارد آورده اند ! اوریتسکی مرده است . امروز صبح ساعت یازده در دفترش بقتل رسیده ! "

گراماتیکف در حین صحبت کاغذ ها را پاره پاره و تکه ها را در آتش میانداخت :

-- ماندن ما در اینجا ریسک بزرگی است ، خود من البته مورد سوطن قرار گرفته ام و اگر چیزی قبل از هر چیزی دیگر کشف شود ، آن اسم من و شما خواهد بود .

ریلی در تماس با سروان کرامی در سفارت انگلیس دریافت که وی قبلاً از جریان قبل آگاه است . اوریتسکی رئیس چکای پتروگراد توسط یک سوسیال انقلابی مورد اصابت گلوله قرار گرفته

بود معهداً همه چیز بنظر کرامی مرتب می آمد . ریلی بوی پیشنهاد ملاقاتی طبق " روال معمول " نمود . کرامی موضوع را دریافت . " روال معمول " عبارت بود از دیدار در کافه بالکوف .

ریلی زمان باقی را به نابود کردن مدارک خطرناک و غیر ضروری و اختفای رموز و سایر اسناد گذرانید ...

کرامی به کافه نیامد. ریلی تصمیم گرفت که ریسکی کرده و به سفارت انگلیس سرکشی کند. هنگام خروج در گوش بالکوف اعلام خطر کرد: "ممکن است اتفاق ناگواری افتاده باشد. خود را برای ترک پتروگراد و خزیدن از مرز فنلاند حاضر کنید..."

در خیابان ولادینیروفسکی، ریلی به مردان و زنانی برخورد کرد که در حال دویدن بودند و در همان حال خود را بدخل ورودی ساختمانها و کوچه ها می انداختند. صدای غرش موتورهای قوی بگوش می رسید. اتومبیلی مملو از سربازان ارتش سرخ بسرعت از خیابانها گذشت سپس اتومبیلی دیگر.

ریلی قدم ها را تیز کرد و به خیابانی پیچید که سفارت انگلیس در آن واقع شده بود. وی ناگهان متوقف شد. چندین جسد در مقابل سفارت افتاده بود. اینها اجساد پلیس شوروی بود. چهار اتومبیل در مقابل سفارت پارک شده و دو رده از مردان ارتش سرخ در عرض خیابان ایستاده بودند. درهای سفارت از پاشنه درآمده بود.

- خوب رفیق رلینسکی برای تماشای کارناوال آمده اید؟

ریلی بدور خود چرخ زد تا این سرباز خندان و جوان سرخ را که چندین بار وی را در لباس رفیق رلینسکی چکا دیده بود، مشاهده کند. سپس با شتاب پرسید:

- بگو ببینم رفیق، چه اتفاقی افتاده است؟

- مامورین در جستجوی شخصی به نام سیدنی ریلی بودند.

بعد ها ریلی از اتفاقات آن شب اطلاع حاصل کرد. پس از قتل اوریتسکی، مقامات شوروی در پتروگراد مامورین چکا را برای بستن سفارت انگلیس می فرستند. اعضای سفارت، در طبقه بالا تحت نظر کرامی مشغول سوزاندن اسناد خطر ساز بوده اند. سروان کرامی بسرعت پائین آمده و در سفارت را در مقابل چشمان پلیس مخفی شوروی چفت می کند. مامورین در را می شکنند و مامور انگلیسی مایوسانه با دوبراونینگ در دست به مقابله آنها می شتابد. کرامی یک کمیسر و چند مامور دولتی را هدف قرار میدهد. ماموران چکا به آتش او پاسخ میدهند و سروان کرامی با گلوله ای در مغز به پائین میافتد....

ریلی آنشب را در منزل یک تروریست سوسیال انقلابی بنام سرگی دارنوسکی سپری نمود. صبح روز بعد، وی دارنوسکی را برای سر و گوش آب دادن و کسب اطلاع به بیرون فرستاد.

دارنوسکی بانسخه ای از پروادا روزنامه رسمی حزب کمونیست بازگشت و گفت:

"در خیابانها خون جاری خواهد شد، شخصی در مسکو به لنین شلیک کرده است ولی متاسفانه گلوله بوی برخورداره نکرده!"

وی سپس روزنامه را به ریلی داد. سرنوشته درشتی از سوء قصد به جان لنین حکایت میکرد. شب قبل از آن هنگامیکه لنین، پس از سخنرانی در یک میتینگ در کارخانه مایکلسن آنجا را ترک میکرد، یک تروریست سوسیال انقلابی به نام فانی کاپلان از فاصله بسیار نزدیک بوی دو گلوله شلیک کرده بود. گلوله ها به زهر آغشته شده بود. یکی از آنها داخل ریه در بالای قلب نفوذ کرده و دیگری به گردن لنین نزدیک شاهرگ نشسته بود.

لنین کشته نشده بود ولی گفته میشد که زندگی او در کفه ترازو قرار دارد.

اسلحه ای که بوسیله آن به لنین شلیک شده بود توسط همدست ریلی، بوریس ساوینکف به فانی کاپلان داده شده بود. ساوینکف این نکته را بعدها در "خاطرات یک تروریست" خود برملا نمود.

ریلی همانروز، در حالیکه یک هفت تیر اتوماتیک را، برای استفاده در مواقع ضروری، به زیر بازویش بسته بود، فوراً با ترن به جانب مسکو روانه شد. روز بعد در راه، در تقاطع کلین روزنامه ای خرید: خبر بدتر از این نمیشد. توطئه ریلی با تمام جزئیات آن شامل نقشه تیرباران لنین و سایر رهبران شوروی، تسخیر مسکو و پتروگراد و تشکیل دولت نظامی موقت تحت رهبری ساوینکف و یودنیچ بطور تمام و کمال در روزنامه درج شده بود.

ریلی با هراس فزاینده ای به خواندن ادامه داد. رنه مرشان روزنامه نگار فرانسوی که در میتینگ کنسولگری امریکا حضور داشته بود، بلشویکها را از هر آنچه که در آنجا گذشته بود با خبر ساخته بود. اما این هنوز ضربه اصلی به ریلی نبود.

سرهنگ برزین، فرمانده گارد لیتوانیایی، هویت سروان سیدنی ریلی را بعنوان مامور انگلیسی فاش ساخته بود که تلاش کرده بود رشوه ای به مبلغ دو میلیون روبل بپردازد بشرط آنکه وی در توطئه ترور رهبران شوروی شرکت نماید. مطبوعات شوروی همچنین نامه ای را که بروس لاکهارت به برزین برای عبور از خطوط نیروهای انگلیس در آرخانگلداده بود چاپ کرده بودند.

لاکهارت در مسکو توسط چکا دستگیر شده بود. سایر مقامات و مامورین متفقین نیز محاصره شده و به اسارت درآمده بودند.

در سرتاسر مسکو، مشخصات ریلی پخش شده و اسامی قلابی او؛ ماسینو، کنستانتین و رلینسکی به همراه اعلامیه ای دایر بر پیگرد قانونی وی چاپ گردید. شکار آغاز شده بود. ریلی، علیرغم خطر علنی، حرکت خود به مسکو را ادامه داد. در مسکو با لرینا داگمارا را در خانه زنی به نام وراپترونا یافت که همدست فانیاکاپلان عامل سوء قصد به جان لنین بود. داگمارا به ریلی گفت که مامورین چند روز قبل از آن به آپارتمان وی ریخته اند. وی موفق شده بود دو میلیون روبل در اسکناسهای هزار روبلی، که بخشی از بودجه توطئه ریلی را تشکیل میداد، از دید آنان دور نگه دارد. ماموران چکا، داگمارا را دستگیر نکرده بودند و وی نمیدانست به چه دلیل؛ شاید فکر میکردند که او آنها را بسوی سیدنی ریلی هدایت خواهد کرد. اما ریلی، با دو میلیون روبل داگمارا در دست، طعمه ای نبود که به آسانی به دام بیفتد: وی گاه بصورت یک بازرگان یونانی تغییر قیافه میداد، گاه بشکل یک افسر سابق تزاری، زمانی بصورت یک مامور شوروی و لحظه دیگر بشکل یک کارگر کمونیست دو آتشه. ولی در حرکت دانم و در گریز دائم از چنگ چکا بود.

روزی ریلی با دستیار سابق خود در مسکو، سروان جرج هیل از سرویس مخفی انگلیس ملاقات کرد. وی نیز تا آن زمان موفق شده بود از چنگ چکا بگریزد. این دو مامور فهرست اسامی و آدرسهایشان را واریسی کردند. ریلی دریافت که بخش قابل توجهی از دستگاه ضد شوروی وی هنوز دست نخورده باقی مانده است. احساس کرد که هنوز امیدی برایش باقی است.

اما جرج هیل، بعکس ریلی، فکر میکرد که بازی باتمام رسیده است. وی شنیده بود که یک برنامه مبادله زندانیان بین دول شوروی و انگلیس ترتیب داده شده است. قرار شده بود که روسها لاکهارت و سایرین را در ازای تامین امنیت بازگشت نمایندگان شوروی به وطن، آزاد نمایند. یکی از این نمایندگان ماکسیم لیتوینف بود که توسط مقامات انگلیس در انگلستان دستگیر شده بود. سروان هیل به ریلی گفت: "من میروم خودم را تحویل بدهم" و به ریلی نیز اندرز داد که به همین کار مبادرت کند.

اما ریلی کسی نبود که شکست را بپذیرد لذا به سروان هیل جواب داد: "من به انگلستان بروم گشت اما بدون کسب اجازه از سرخ پوستان". سپس با همدستش شرط بست که پس از دو ماه وی را در لندن در هتل ساووا ملاقات کند. (1)

ریلی تا چند هفته دیگر، برای جمع آوری اسناد جاسوسی و تشویق و راهنمایی آن عناصر ضد شوروی که هنوز به فعالیت خود ادامه میدادند، در روسیه باقی ماند و سپس پس از یکسری گریزهای دشوار، با یک گذرنامه جعلی آلمانی به برگن در نروژ رفته و از آنجا با کشتی رهسپار انگلیس گردید...

در لندن، سروان ریلی گزارشی تحویل مافوق خود در سرویس مخفی انگلیس، داد. او از موقعیتهای از دست رفته غرق تاسف بود:

" اگر رنه مرشان خائن از آب در نمی آمد ... اگر برزین دست وی را رو نکرده بود .... اگر نیروهای اعزامی با سرعت بیشتری بسمت والوگدا پیشروی کرده بودند .... اگر می توانستم با ساوینکف دمخور بشوم .... "

اما ریلی از یک مسئله مطمئن بود : اینکه انگلیس هنوز با آلمان در جنگ بود ، امری بود اشتباه . می بایستی خصومت در جبهه غرب بفوریت قطع شده و ائتلافی بر علیه بلشویسم شکل گیرد . کاپیتان سیدنی جرج ریلی از ته دل فریاد می کشید که :

" صلح ، صلح به هر قیمتی- و سپس جبهه ای متحد علیه دشمنان حقیقی بشریت ! "

\* \* \* \* \*

#### توضیحات :

سروان جرج هیل ، پس از بازگشت به لندن در سال 1919 ، از طرف سرویس مخفی انگلیس مامور شد تا به عنوان افسر رابط با ارتش های سفید ژنرال آنتون دنیکن در طی جنگهای مداخله گرانه علیه شوروی ، انجام وظیفه کند . بعد ها وی برای کار به عنوان مامور ویژه ، نزد سر هنری دیتردینگ سرمایه دار نفتی معروف اروپا که سودای نابودی روسیه شوروی را در سر داشت و ظهور هیتلر به قدرت را در آلمان حمایت مالی میکرد ، رفت . دولت انگلیس ، پس از آن ، از جرج هیل برای یک ماموریت " سیاسی " مهم در اروپای خاوری استفاده نمود .

در سال 1934 ، کتابی به قلم هیل در لندن ، منتشر شد که در آن برخی از ماجراهای خویش را به عنوان جاسوس در روسیه توصیف می کرد .

در بهار سال 1945 دولت چرچیل جرج هیل را که تا آن هنگام به درجه سرتیپی در ارتش انگلیس ارتقا یافته بود بعنوان فرستاده مخصوص ، به لهستان برگزید . گفته شده است که سرتیپ هیل مامور بود تا در مورد وضعیت آشفته لهستان در آنزمان به لندن ، بعنوان ناظر ، گزارش دهد . دولت موقت ورشو معهدا اجازه نمی داد تا سرتیپ هیل به لهستان وارد شود .

.....  
بهمن ادیب 2006/04/09